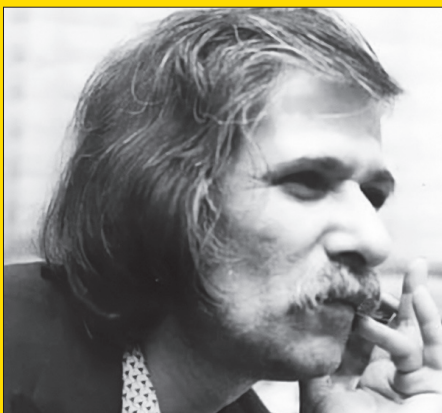


ای هرکجا آواره، ای آه

■ مهرداد اوستا

ای سرزمین چشم هر سو برگشاده
افسوس، افسوس
در پنجه مهمان ناخوانده فتاده
کابوس، کابوس
هر سو بیابان، هر گوشه هامون
همچون سپیده، دامن کشیده، در لجه خون
ای کوهساران ز هر سو
فریاد سر بر دامن گردون کشیده
در انتظار هر چه فرزندی
در اشتیاق هر که پیوند
ای اشک هر سو ریخته از چشم افسوس
ای پنجه کرده هر دمی با هر چه کابوس
ای خانه متروک غمگین
آه‌ای فلسطین، ای فلسطین، ای فلسطین
بدرد، بدرد
ای ارض موعود
والتین و الزیتون و اللیل
و طور سینین
بشکوه، بشکوه، ای مرز فلسطین
ای خورده نیرنگ از هر زمان بیش
نومید از یار بداندیش
یار منافق
از کینه سرمست
یک دست در دست تو و با دست دیگر
با دشمن خونخواره تو، دست در دست
لیکن چنان کوه
عزم تو محکم
حزم تو ستوار، رایت مصمم
نومید؟ هرگز
فرزند نستوه صلاح‌الدین و نومید؟
اینست شگفتی!
بدرد، پدram
خواهم ترا در سایه نصرمن‌الله
ز آمویه تا گنگ
تیغ تو تیغ صاعقه رخشنده در چنگ
پیروز در جنگ
بر کامه دوست، بر رغم دشمن
ستوار و سنگین
بشکوه، ای پور فلسطین!



مردمان مبارز فلسطینی که با دست‌های خالی، خون خود را به خاک میهن تقدیم می‌دارند تا فصل رویشی دیگر را برای آینده کشور پدید آورند، آنان را «برادر مجاهد» می‌خوانند و در برابر انقیاد نامردمان و شیوه‌های آدم‌خواری‌شان داد سخن می‌راند:

برادران مجاهد/ که با تمدن حجم دلار - شناسنامه
این روزگار - بیگانه‌اند/ چریک‌های عرب آری.../
در رمال صحرای/ در شط سیاه، در مهالک راه/ به
خاک می‌افتند در کیش پاک/ به پاسداری ادراک
این حقیقت متروک/ که: / خاک از انسان/ انسان
از خاک.

سیمین بهبهانی یکی از شاعران معاصر ایران که نامش با غزل عجین شده است، با آن روحیه لطیف زنانه و مادرانه خود در ماجرای پس از قتل عام صبرا و شتیلا، غزلی با عنوان «سارا چه شادمان بودی» سروده است که علاوه بر اینکه نشان‌دهنده روح جسور و شاعرانه او در رابطه با این موضوع است، تلاش دارد با نگاهی عمیقاً شاعرانه و به دور از شعارزدگی، تصویری از مظلومی زن در این نبرد خونین را در منظر دیدگان ما قرار دهد و از سوی دیگر حیوان‌صفتی و خشم‌خوبی صهیونیست‌ها را به تصویر بکشد:

سارا چه مهربان بودی با مادر مسلمانم/ با
برق اشک همدردی در دیدگان غمگینت/
سارا نهفته در قلبت نقش ستاره داوود/
پیدا ستاره‌ای زریں بر گردن بلورینت...
و در ادامه با همان محبت مادرانه از
راوی خود می‌خواهد حرف و سخن او را
برای قوم خود بگوید. اگر در یک طرف
میدان وجدان انسانی تا حد کثافت و
لجن فرو کاسته شده است، در سوی دیگر
میدان، روحی انسانی برای غم‌خواری و
دادخواهی سر برمی‌آورد و داد آنان را از
جهان خواستار است:

با قوم خود بگو سارا! هرگز نبوده تا
امروز/ یک لحظه خشم و بی‌زاری با مردم
فلسطینت/ سارا! گریستی آتش بر
قتل عام خونباری/ صهیون نشان دوزخ
شد از شعله‌های نفرینت/ سارا! بگوی
با موسی: سودای دین دیگر کن/ کز
نگ خود، جهان‌خواری داغی نهاده بر
دینت! سارا! پیرس از موسی کاین افعیان
نمی‌بینی/ یا اژدهای افعی‌کش تن می‌زند
ز تمکینت؟/ سارا! جنازه‌ها اکنون افتاده
بر زمین عریان/ برکش کفن - اگر داری - از
بقچه‌های رنگینت!

پس، این گونه است که ادبیات همواره
دوش به دوش مردمان در صحنه نبرد،
حضور دارد و چه بسیار بارها، نجوای
خلوت شبانه مادران است بر پیکر
به‌خاک‌افتاده جگرگوشه خویش، و گاه
زمزمه شبانه مبارزی که در رویای فردای
خود، سلاح ایمان و باور به دست می‌گیرد
و در برابر زیاده‌خواهی‌ها می‌ایستد و
مقاومت می‌کند، تا باشد روزی که دیگر به
قول قیصر امین‌پور، پشت هیچ پنجره‌ای
بغض گلوگیری نبوده باشد:

تا آن که طرح پنجره‌ای نو درافکنیم/
دیوار ماند و حسرت تصویر پنجره/ جز
با کلید ناخن ما وانمی‌شود/ قفل بزرگ
بسته به زنجیر پنجره...

سپیده کاشانی، تیمور گورگین، علی معلم، ضیاالدین ترابی، حسین اسرافیلی، سلمان هراتی، علیرضا قزوه، غلامحسین عمرانی، اکبر بهداروند، رضا اسماعیلی، حمیدرضا شکارسری، قیصر امین‌پور، محمدحسین جعفریان، محمدرضا عبدالملکیان، فاطمه راکعی، صدیقه وسمقی و... را می‌توان جزو شاعران این گروه به شمار آورد که با نظر دوختن به موضوع مقاومت و مبارزه، روحیه انقلابی، ظلم‌ستیزی، روح حماسی را در شعرهای خود به نمایش گذاشتند. از این رو حماسه و نماد در شعر این شاعران موج می‌زند.

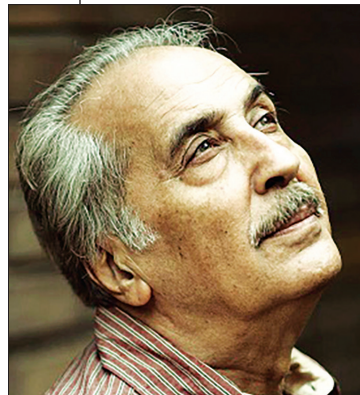
تیمور گورگین در «حماسه قیام»، در همدردی با مردم فلسطین، روزهای سخت آن سرزمین و مردمانش را برای ما تصویر می‌کند:

در بطن زندگی... / این را شنیده بود که دژخیم
بدسگال/ چون اژدهای «هفت سر» هفت
قلعه است/ اما به زهرخند/ تبلیغ خصم
را/ نشنیده می‌گرفت. / بی‌اعتنا به خیل
ستم‌کش حیل‌گر/ می‌یافت در سرش/
اندیشه‌های نو/ وقتی که فکر او/ از چله
کمان صدا، بال می‌گشود/ باکی ز «کوتوال»
مزرو به دل نداشت. / تا گفته پدر، به عمل
آشنا کند/ تا فتنه‌های فاسد فرعون کاخ
را/ بر ساکنان خانه و شهر و دیار خویش/
بی‌وقفه، بی‌درنگ و سکون برملا کند/ تا
شیر پاک مادر پرمهر و مهربان/ بر او شود
حلال/ در هر قدم به راه/ آواز خویش، هر چه
رسانتر رها نمود: / ملت بیای خیز/ اکنون
رسیده است/ آن روز رستخیز... / با این صدا -
به قلب رفیقان نفوذ کرد/ او این زمان دگر/ از
«آن» خلق بود/ خلقی که سال‌ها/ زنجیری
اسارت «طاغوت» و ظلم بود/ خلقی که زیر
بار ستم رنج می‌کشید/ خلقی که هیچ‌گاه/
یک لحظه، یک نفس، ز قفس درامان نبود.

آنچه شاعران ایران را به سمت ملت
ستم‌دیده فلسطین سوق داد، به این دلیل
بود که مردم ایران نیز سال‌ها درگیر مبارزه
با دستگاه فساد و حاکمان ستمگر بوده‌اند،
از این رو با توجه به تجربه‌های عملی در
این راه، هم‌ذات‌پنداری شاعران در این امر
موجب خلق آثار بی‌شمار و البته قدرتمندی
در حوزه ادبیات مقاومت و پایداری شد.
اوج این همدردی در دهه شصت در شعر
ایران رخ داد که ملت خود ما درگیر جنگ با
عراق بود. پس هرگونه تهاجم و زورمداری را
تا پوست و استخوان از سر گذرانده بودند.
پس به دلیل موضوع انسانی ماجرا، هر
شاعری به فراخور حال خویش به مساله
ملت فلسطین پرداخته است، و بسیاری
از شاعران در این مسیر به دادخواهی
مردم بی‌دفاع و کودکان برآمدند. اسماعیل
شاهرودی در بیان همسانی دو ملت چنین
فریاد بر می‌آورد:

در هُرم ریگزارهای فلسطین/ وقتی که
یک چریک/ فریاد خویش را/ از سینه
تفنگش می‌ریزد/ صحرای هرکجا/ بانگی
چنین گداخته می‌خواهد/ و این چنین تو
نیز برادر! / فریاد ملت‌ای را آن روز/ در پای
ریختی/ و ایران/ ایران/ ایران.../ بانگی شد
آن چنان/ و پای تو/ این بانگ را به هیات
یک توپ/ برد/ برد/ برد/ در هرم ریگزارهای
فلسطین.

محمدعلی سپانلو نیز در همراهی با



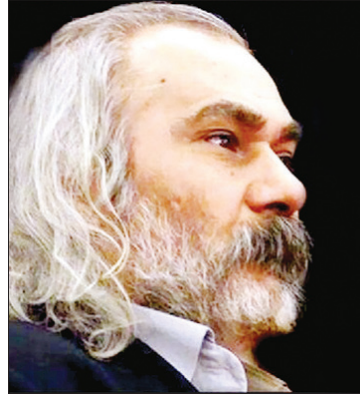
محمدعلی سپانلو



قیصر امین‌پور



علی معلم دامغانی



یوسف علی میرشکاک